

مدخلی بر

جامعه شناخت نقد ادبی

دکتر سید محمد دامادی
استاد زبان و ادبیات فارسی

بودن پشتوانه و از روی ضرورت در مقاطع زمانی اخیر که به اقتباس و تقلید پرداخته ایم و محض مثال همان طور که ماشین لازم داشته و وارد کرده ایم به شعر نو و سبک های ادبی و هنری و اپرا و باله و تئاتر و نقاشی نیز اجازه ورود داده ایم اما فاقد فرهنگ و مهارت های بوده ایم که هنرهای چون شعر و معماری و مظاهر فرهنگ وارداتی را بومی و از آن خود ما کند. در مورد شعر نیز که با سابقه بیش از هزار سال هنوز کور سویی می زند و آب و رنگی دارد، در اثر عدم ارتباط با مردم امروزه روز به تنگی نفس گرفتار آمده است و تردید نیست که مظاهر هنری جدا از حیات معنوی و بدون پیوند با بینش عام جایگاه استوار به خاطر فقدان فرهنگ در برگیرنده و فرارونده ای که زندگی را روشنایی و فروغ بخشد ندارد زیرا هنر نتوانسته است از زندگی تغذیه کند و زندگی نیز به هنر مجال ظهور و فرصت بروز نداده است و جنبه صوری قضایای فرهنگی بر عمق و ژرفا و حقیقت و معنای حقیقی آن غلبه یافته است و در این میان نقاد نیز به شیوه مرضیه و معمول آگهی های تجارتنی در حمایت از صنایع داخلی رفتار کرده، جوانان را دلالت و پهران را استمالت می کند و با میانسالان برخورد گونه ای کجدار و مریز دارد و چه بسا همچون حافظ «در لباس فقر کار اهل دولت می کند» که البته این کار، دیگر «نقد» نیست بل که «نمایش» و «بازی» است و ژنود نیز در فرهنگ لغات نمایش را خوب ترجمه کرده و نوشته اند گاهی به معنی تظاهر است و بازی گاهی به معنی کاری بی هدف اما سرگرم کننده یعنی تظاهر می کنیم که شاعر و نویسنده داریم، همان طور که ارتباط معنوی و پیوند فرهنگی با دیگران داریم ولی به خوبی می دانیم که در یک جامعه زنده و بارور و بالنده شاعر و هنرمند و نویسنده و مردم همه طبقات جامعه در کنار یکدیگر کار می کنند و از هم الهام می گیرند و بر یکدیگر تأثیر مطلوب می بخشند و در طی زمان نیز حرفه خود را ارتقاء و اعتلا می بخشند و همه دانایی و توانایی ها با یکدیگر پیوندی جدایی ناپذیر خواهد داشت افزون بر آن که این آثار ادبی و هنری و فرهنگی است که چون نیازمند نقد است نقاد را می پروراند و نقاد بنا بر اظهار کارشناسان نقد، تنها نظر موافق و یا مخالف خود را همراه با دلایل و براین نسبت به آنچه به وجود آمده و حضور خود را در فرهنگ جاری تثبیت کرده است - اعلام می دارد از این رو نقاد جز در مواردی معدود هیچ گاه خلاق و آفرینشگر آثار ادبی و فرهنگی نبوده است و این فرهنگ زنده و پویا است که در بطن خود هنرهای گوناگون را می پروراند و شاعران و نویسندگان و هنرمندانند که به خلق و ابداع آثار ادبی و فرهنگی می پردازند.

بدون تردید هر یک از مسایلی از قبیل بی تفاوتی عاقله و بی علاقه آشکار به ادب و فرهنگ، حضور مدعیان استعداد در کار نویسندگی و شاعری، بوروکراسی گور و فاقد اهداف فرهنگی که ریشه در کاسیکاری و فرصت طلبی و بی مرامی دارد و نظایر آن کافیسیت تا ریشه نقد ادبی را از بیخ و بن برکنده و بخشکاند و ادب و فرهنگ را در نطفه خفه سازد و اگر

ادراک آن هم به منظورهای از قبیل ارتزاق و یا اشتغال نپردازند و بدانند و مطمئن باشند هرگاه در طلب معرفت صادق باشند و از تعبیر لطیف صاحب کلیله و دمه در باب بروزیه طیب غافل نمانند آنجا که می گوید «مقصود کشاورز از پراکندن تخم دانه باشد اما گاه که غلف ستور است به تبع آن حاصل آید» و به هر حال وسیله را با هدف اشتباه نکنند و با اخلاص به طی طریق کسب دانش و معرفت برآیند و با اراده ای راسخ در صدد احراز کمالات علمی و اخلاقی و انسانی پردازند و بدون تردید بی اجر نمی مانند و بیکار نمی شوند و قدر می بینند و بر صدر می نشینند.

این قبیل افراد در قلمرو کارهایی علمی و فرهنگی منتظر اقدامات عاجل دولت نمی مانند زیرا به خوبی می دانند که ادب و فرهنگ نیز چون از آن همگان است هر یک از افراد برای خود در ساختن و پرداختن و نیز انتقال سرمایه های علمی و ادبی و فرهنگی به نسل های بعدی بعدی وظیفه و مسوولیت قایل است و بنا بر روش و منش و فوق و سلیقه ویژه ای که دارد به تلاش و کوشش پرداخته، در راه تحقق مقاصد علمی و دستیابی به معرفت مطلوب تا آنجا که می تواند از پای نمی نشیند و البته باید از یاد نبرد که رسیدن به این مایه و پایه از «دانایی فرهنگی» مستلزم حصول مقدمات و پیش بینی ها و انجام کارهایی بسیار است.

از سوی دیگر برای پدید آمدن یک جو سالم ادبی و فرهنگی در سایه شناخت واقعیت ها و دریافت درست مردم از یکدیگر به منظور عمومیت یافتن و شمول فرهنگی مطلوب، وجود پیوند معنوی و ارتباطات تنگاتنگ فکری مستقیم و بی واسطه میان نویسندگان و نقاد و هنرمند با مردم کمال ضرورت را دارد تا بدون حضور و دخالت بوالفصلان تفاهم متقابل نسبی از لحاظ معایر فرهنگی در میان مردم جامعه برقرار گردد زیرا هرگاه از ارتباط میان هنرمند و شاعر و نویسنده با مردم ضعیف و بسست بوده ملاحظه گردیده که ادب و فرهنگ و هنر تأثیر و کارایی مطلوب را نداشته است. جای تعجب نیست که در روزگاری که ما بدون دارا

بر اساس یک طبقه بندی مردم بر دو دسته اند: آن ها که می تفکند و می فهمند و آن ها که نمی دانند اما می خواهند بدانند و بفهمند همواره گروه سومی نیز وجود داشته است که نمی دانسته اند اما ادعای دانایی داشته و می پنداشته اند که می فهمند و می دانند و به جرأت می توان گفت گروه اخیر یعنی «مدعیان و متظاهران به دانایی» خطرناک ترین افراد و در واقع اشخاص قلابی و به یک تعبیر «آرقه» ها را تشکیل می دهند. با این گروه اخیر حرف زدن و بحث کردن و کار کردن از آن رو عبث و بی فایده است که یک پارچه زبان اند و دو گوش آن ها گم شده و از کار افتاده است و من این امید را در سر می پرورانم که در میان خوانندگان این مقال از گروه سوم کسی نباشد.

هرچند به عبارتی دقیق می توان گفت که ما نقاد کم داریم اما از سوی دیگر هم باید توجه داشت و گفت آثار ادبی و هنری و فرهنگی کنونی همین نقادان را لازم دارد و چه بسا از سر آن ها هم زیاد باشد.

مسئله است که بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و فرهنگی از مجرد نقد ادبی و یا نقد ادبی مجرد سخن گفتن، خطا و بی حاصل است. منظور از شرایط اجتماعی و فرهنگی نیز موقعیتی است که در آن مردم مسایل ادبی و هنری را از زندگی روزمره و اشتغالات ذهنی خود جدا ندانند و شعر و ادب و فرهنگ کاربردی و مظاهر گوناگون آن را جزو نیازهای اولیه خویش به شمار آورند به مطالعه کتاب به شیوه ای علمی خو گرفته باشند و گمشده خویش را در آثار جاویدان علمی و ادبی و فرهنگی بیجویند. به تماشای تأثیر علاقه مند باشند و از شنیدن آوا و نوای خوش لذت برند مطالعه کتاب نیز بر اساس انتخاب و رعایت اصل اولویت و اهمیت و آگاهی بر کیفیت کاربرد مطالب و یادداشت بر داشتن نکات و دقایق مهم و عمده و اساسی و طبقه بندی آن ها صورت پذیرد و چنین کاری اگر نه برای عموم لااقل برای طبقه درس خوانده و با سواد تکلیف شاق و وظیفه دشوار به شمار نیاید. نوجوانان از سر خودنمایی و یا با هدف ادعا به تحصیل مدارک عاری از

کرد.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که با کدام زمینه پذیرش فرهنگی از سوی مردم و شاعران و نویسندگان و با کدام حمایت از سوی مسؤولان رسانه‌های گروهی و کدام سعه صدر از سوی کسانی که مورد انتقاد واقع می‌شوند می‌توان گفت که نقاد داریم و یا نداریم؟ و اگر داریم آیا به وظیفه خود با آگاهی عمل می‌کنند و یا نه؟ چرا هر روز خط مشی خود را تغییر می‌دهند؟ چرا حقایق ادبی و فرهنگی را نمی‌بینند و نمی‌نویسند؟ همه این پرسش‌ها به خاطر آنست که پرسشگر هنوز واقعیت‌های دوروبر خود را نمی‌شناسد.

در جامعه‌یی که علامه مادرزاد بسیار می‌توان یافت دیگر کسی به حرف نقاد و سخن سنج و درد آشنای امور ادبی و فرهنگی گوش فرا نمی‌دهد و ملاحظه می‌شود که در جوار معدود نقادان معتبر و متخصص، کم‌مایگان و بی‌مایگان بسیار نیز که به سودای نام و نان دست خود را در رسانه‌های گروهی بتد کرده و در نقاد و پوشش نویسنده و نقاد هنری، خرده حساب‌های خویش را با این و آن تسویه می‌کنند و به این و آن نان قرض می‌دهند و جبهه‌گیری کاذب می‌کنند و ژاژخایی و هرزه‌درایی را پیشه ساخته، عفاف سخن را به کلی نادیده انگاشته، نسبت به افراد هتک حرمت روا می‌دارند در واقع شاغلان نان به مزدی هستند که در جوار آن‌ها نویسندگان بی‌مایه و بی‌دانش و تماشاگران و خوانندگان بی‌هدف نیز بسیار نشسته‌اند و کار نقد ادبی به معنای علمی کلمه نیز برنامه و هدفی مشخص نداشته است که دنبال کند و سابقه و روال و روندی هم در ادبیات فارسی نداشته است و اگر هم بوده جنبه کاهگامی و بی‌سرانجام و در یک کلمه نافرجام داشته است از این رو نقد ادبی در فرهنگ جاری ما جا نیفتاده است و ملاحظه می‌شود هر کسی هر چه در طاقچه خانه ذهنش داشته است و در این شبه بازار آشفته عرضه کرده است بیشتر برای جور گردن جنس بوده است تا انجام یک وظیفه خطیر فرهنگی و در این گیر و دار بالعیان می‌توان دید که منتقد پا در هواست و فقط انگیزه نوشتن و سخن گفتن او را بدین کار و می‌دارد حاصل کار او نیز در حلقه‌یی از بیم‌ها و امیدها و جنگ‌ها و گریزها خلاصه می‌شود.

با این مقدمات پیدا است که نقاد آرمان‌گرا و استوار سالی چند مقاومت می‌کند آنگاه خسته شده و از این که می‌بیند ادب و هنر و فرهنگ جایگاهی ندارد و پیشرفت آدمیان در سایه کسب و کاری که با ادب و فرهنگ پیوند خورده است یا ممکن نیست و یا دشواری‌های فراوان رویه‌رو است، با سرخوردگی کارش را رها می‌کند و راه به‌دیهی دیگر می‌برد و یا آن که چون کارش دشمن تراشی و اشاعه بدبینی است چه بسا عذرش را خواسته و یا آن که با اوضاع و احوال روزگار خود دمساز و سازگار می‌سازد و کسانی که از این شرایط آگاه نیستند شاید چنین پندارند که همه چیز درست است اما واقعیت اینست که نقاد و هنرمند از اظهار نبوغ طبیعی و ایراز استعداد خدادادی‌اش خودداری ورزیده است. □



نیکولای کاپوستا / اوکراین
NICKOLAJ KAPUSTA/UKRAINE

خوانندگان داشته باشد در واقع عتابی است با شاعران و نویسندگان و کارگردانان. روزنامه‌ها و مجله‌ها نیز به تجربه دریافته‌اند که شاعران و نویسندگان ما طاقیت انتقاد را خواه بجا و یا نابجا ندارند و چه بسا به نویسندگان خود توصیه می‌کنند که ملایم‌تر عمل کنند! و در این میان بسیار آدم‌ها را می‌توان یافت که بی‌رحمانه‌ترین انتقادهای را از کار دیگران کرده‌اند اما کوچکترین انتقادی را نسبت به خود تاب نیاورده‌اند.

با این مقدمات دیگر جای تعجب نیست که نقد در نشریه‌ها و رسانه‌های گروهی به دور از تعارف، از احترام و اعتبار چندانی برخوردار نیست و در رده‌بندی امتیازات دم در است و شما نیز هیچ کس را به عنوان نقد نویس نمی‌توانید بیابید که حرفه‌یی باشد و توانسته باشد بماند و به کار انتقاد ادامه دهد و نقادی که در میان مردمی به سر می‌برد که محور شخصیت آن‌ها بر پشتوانه‌های حسّی و عاطفی بنا نهاده شده است احساس می‌کند که در نشریه‌ها یا در حکم «زینت‌المجالس» است یادشمن تراش که در میانگین نهایی و جمع‌بندی کمال شاعران و نویسندگان و هنرمندان به چشم بقض و عتاب بر او می‌نگرند و در میان مخاطبان ادب و هنر نیز محلی از اعراب ندارد و اگر در این میان «شانه‌ها آسوده از بار خرد» نگرده باشد پس از چندی سر خویش می‌گیرد و خود را به جایی می‌افکند که هرچند با مردم پیوند و ارتباط ندارد اما از این امتیاز حد اقل برخوردار است که دیگر دست‌آزی به کاری بی‌ربط و عاری از مصلحت بینی مانند نقد نیز از همه سو برایش نگرانی به بار نمی‌آورد. در غیر این صورت و هر گاه که بی‌محابا و بی‌ملاحظه روا دارد که به نقادی ادامه دهد پس از اندک زمانی که دلیرانه حرف‌ها را بر زبان قلم جاری ساخت می‌بیند که مشتی هجاگوی مفتی برای خویش تدارک دیده است و اگر تعارف و مجامله هم در نوشته‌اش باشد و اندکی ملاحظه در کارش راه یابد خواهد دید که رندان دیگر باقلا هم بارش نخواهند.

شعر و یا نقاشی و یا خوشنویسی محض مثال ملاحظه می‌شود که رشد نسبی دارد از آن جهت است که یک کار فردی است که منفردانه انجام می‌گیرد برای نمونه هر گاه تماشاگری کنجکاو معماری پریشان شهر تهران را بتگرد ملاحظه می‌کند که از همه جای جهان تقلیدی نمونه وار در آن هست اما در مجموع ناساز و ناهماهنگ و بی‌اندام و در یک کلام زشت است و چه به‌ترکه چنین نبود.

مقصود آن که در یک شرایط فرهنگی که در آن عدم ارتباط مهم‌ترین عامل ایستایی مشهود به شمار می‌رود همه چیز شکل نارسا و معیوبی خواهد داشت و کوشش‌های فردی در یک جمع بندی کلی اگر هبنا و هدر نرود که می‌رود حداقل تحریف می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد و در این میان نقاد ادبی باید یکسره تق بزند و مؤمنانه برای رسیدن به شرایط فرهنگی به‌تر کار کرده، مبارزه کند و آگاهی‌های خود را با شاعران و هنرمندان و نویسندگان در میان نهد و از چند و چون کار آن‌ها با ایشان سخن بگوید و در صورت امکان راه حل پیشنهاد کرده مردم را از آنچه به ایشان عرضه و ارائه می‌شود آگاه ساخته، دید آن‌ها را اعتلا بخشیده، داوری سنجیده‌تری به آنان ببخشد تا مردم از قبول و پذیرش آثار موسمی و گذرا که جنبه فصلی دارد دست بردارند و به آثار جاویدان ادبی و فرهنگی نیز که نقشی پایدار در فکر و استعداد مردم دارد بیشتر توجه کنند زیرا اغلب مردم به خوبی نمی‌دانند که چه آثاری را دوست دارند و یا باید چه آثاری را در جوی که به هر حال افسون تبلیغ و تلقین غلبه دارد - دوست بدارند و آنان نیز که در چنین آشفته بازار فرهنگی دست به تألیف آثار و سرودن اشعار و ارائه و عرضه آن به مردم کوچک و بازار می‌کنند و تحویل خلق الله می‌دهند چه بسا که هر روز سازی بزنند که برای ارواح حال و آینه مردم جامعه نه تنها سودمند نباشد بل که زیان‌بخش نیز بوده باشد و در این رهگذر ملاحظه می‌شود که نقدها بیشتر از آن که روی خطاب با